

از یک سندِ روان جامعه‌شناسانه تا یک اثرِ نابِ ادبی

(نگاهی به رمان «دال» نوشته محمود
گلابدره‌ای)

دو را در یک موقعیت واحد قرار داده، سرخوردگی و بحران و تنشهای روانی او را در خود پیچیده و از او موجودی مفلوک می‌سازد.

در ادبیات جهان و ایران این موقعیت بنا بر شرایط بحران‌زای این قرن که جنگها و انقلابات زیادی را به خود دیده، مضمون بسیاری از آثار نویسندگان بوده است، به خصوص دو جنگ جهانی، تجربه کمونیسم، استالینسم، شکست انقلاب اکبر و پیروزی و شکست انقلابات منطقه‌ای، بسیاری از نویسندگان را بر آن داشت تا با مرور گذشته به تجزیه و تحلیل موقعیت فراهم شده پردازند.

در ایران، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز عده‌ای از نویسندگان حرفه‌ای گوشه چشمی به این مضمون نشان دادند و در این میانه بحران هویت بشری (بحران مدرنیسم)، بحران هویت انسان جهان سومی (بحرانی که به واسطه تهاجم فرهنگی پدید آمده است) و بحران روشنفکر ایرانی به آن دامن زدند.

دال اثر محمود گلابدره‌ای نیز از جمله آثاری است که به این مضمون پرداخته است، مضمونی که به وجهی دیگر در آینه‌های دردِ گلشیری، و به شکل سطحی و کلیشه‌ای و شعاری در ثریا در اغمای اسماعیل فصیح نیز تکرار شده است؛ و دست بر قضا دال محمود گلابدره‌ای و آینه‌های دردِ گلشیری از جهت شخصیت مرکزی که همان نویسنده سرخورده و روشنفکر است و سفر فیزیکی آن دو به اروپا و واکنشها و برخوردهای ایرانیان مهاجر و سفر روحی و ذهنی آنها و همچنین مرور گذشته، به یکدیگر شباهت تام و تمام دارند. اگرچه نویسنده آینه‌های دردِ خود مدارتر و عمیق‌تر می‌اندیشد

بحران روشنفکری و یأس و سرخوردگی این قشر از جمله مضامینی است که همواره دستمایه کار بسیاری از نویسندگان و هنرمندان جهان بوده است، به خصوص نزد نویسندگانی که شاهد تحولات و تغییرات عمده در یک نسل و یا استقرار یک نظام به دنبال حرکت و جوشی انقلابی بوده‌اند، نمود بیشتری داشته است.

بحران هنگامی آغاز می‌شود که نظام استقرار یافته با خواسته‌های روشنفکران مدعی انقلاب همخوانی نداشته و به جای جذب و حفظ آنها و برآوردن آرمانها و آرزوهای آنان، به مقابله با ارزشهای مطرح شده از جانب آنها می‌پردازد؛ و روشنفکر که خود را سهم در پیروزی به دست آمده می‌داند، با شکست باورها و آرمانهایش به تغییرات و حرکتها به دیده تردید می‌نگرد، و به جای هر گونه حرکت و تحولی به سوگواری ارزشهای از دست رفته‌اش می‌نشیند؛ به این ترتیب به خود پناه می‌برد و دنیای بیرون را نفی یا به دیده تردید می‌نگرد. او با این ذهنیت روایتگر تجربه‌های خود و نسل خود برای خویش یا سایه خود و یا سایه‌های اطراف خود می‌شود، نه به قصد حرکت‌زایی و تغییر، که به قصد عبرت و باور آنچه گذشته است. و گاه بحران هنگامی آغاز می‌شود که روشنفکر با دشمنانش در یک موقعیت قرار می‌گیرد؛ دشمنانی که در گذشته‌ای نه چندان دور در مقابلش می‌ایستادند و سرکوب کننده خواسته‌ها و آرمانهایش بوده‌اند. و اکنون که گذشت زمان آن



و واکنش نشان می‌دهد، ولی نبی شمیرانی آقای گلابدروای در
رمان دال موجودی احساساتی است که نمی‌تواند با دنیای
اطرافش به خوبی ارتباط برقرار کند و به تحلیلش بنشیند. در
رمان دال، نبی شمیرانی، نویسنده روشنفکر، در پی رفتن
فرزندانش با دعوتنامه دوست دوران مدرسه‌اش، به خاطر عشق
به دختر پنج ساله‌اش ملوس، راهی سوئد می‌شود. اما سرمای
محیط بیرون و بروودت، رفتار خشک اما تمیز و برف‌گونه مردمان
این سرزمین همیشه سفید در همان اولین روزهای اقامت در
سوئد او را سرخورده و پشیمان می‌کند، و از همه مهم‌تر این نبی
نویسنده و روشنفکر دردمند خود را در کنار فراریانی همچون
مهندس قمی (مستول ساواک قم)، شهرام شاهنده (همکلاسی
ولیعهد، و در رؤیای تشکیل سلسله شاهنده با براندازی نظام
جمهوری اسلامی)، دکتر طاهری، گبی، فرشچی و زالو صفتانی
می‌بیند که روزگاری در صف مقابل آنها بود، ولی اکنون دست
تقدیر آنها را به زیر یک سقف و سر یک میز کشانده است و این
برای نبی قابل تحمل نیست. او نیز به مانند قهرمان رمان شوخی
میلان کوندرا، بعد از وقوف بر اینکه با گذشت زمان و تغییر و
تحولات روزگار او و دشمنانش یا عاملین سرنوشتش اکنون به
یک جا رسیده‌اند، سرخورده و مأیوس بکچند در خود می‌ماند و
سعی در کنار آمدن یا گریختن از موقعیت کنونی را دارد. نبی
در سوئد در میان جمع ایرانیان مهاجر تنهاست. او تنها
می‌تواند با دختر کوچکش ملوس ارتباط برقرار کند و تنها عشق
او نبی را پای‌بند این سرزمین سرد کرده است. نبی در پی
ارتباط با ایرانیان مقیم سوئد به زندگی فلاکت‌بار آنها پی می‌برد،
همه در حال متلاشی شدن هستند: یکی به مواد مخدر پناه برده،

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
جامع علوم انسانی



شخصیتی است هیجانی و احساساتی که نه تنها از غرب و امکانات آن شناخت دقیقی ندارد، بلکه با برخوردی سطحی و شعاری با مظاهر آن بیشتر خود را به ریشخند می‌گیرد تا آن فرهنگ و تمدن را (برخورد او در کلاس زبان سوئدی با اینگرید). او نیز به مانند دیگر شخصیت‌های این رمان احساس یهودگی و پوچی می‌کند و با یادآوری خاطرات گذشته‌اش و یاد و خاطره صاحب‌نامان ایران زمین سعی در ایستادن بر روی شانه‌های این بزرگان برای ابراز هویت دارد. و البته با خویش‌نمایی در آخرین صفحات سعی در بازیابی این هویت از دست داده دارد.

نثر رمان دال نثری است پر از تکرار، پرگویی و به هم ریخته، بدون پیروی از دستور زبان فارسی، با جمله‌های طولانی و خسته‌کننده و توصیف‌های ملال‌آور همراه با توضیحات غیرداستانی. نویسنده با ویژگی‌های ذکر شده کتابی حجیم را به خواننده عرضه می‌کند که اگر این نثر پر از اطناب نبود شاید داستان در یک سوم صفحات کنونی قابل عرضه بود. نویسنده بدون توجه به کارکرد و بار معنایی هر کلمه، به شکل کاملاً غیرعلمی از کلمات استفاده کرده است. مثلاً در جمله زیر

یکی زندگی خانوادگی از هم پاشیده و دیگری با لودگی و تمسخر سعی در حفظ خود و فراموشی گذشته دارد. هر یک گروهی از فساد، درد، رنج، بی‌هویتی و بی‌فرهنگی را با خود یدک می‌کشند. و نبی در این میانه نه تنها نمی‌تواند برای این جماعت سرگردان هادی و راهنما باشد، که خود در میان آنان معضلی است و آنان در پی یاری کردن به او هستند و با همین قصد و نیت نبی سرگردان و عاصی در پی یافتن شغلی خود را در تارهای چسبیده و نامرئی گروهی از ایرانیان می‌یابد که او را وسیله‌ای مفید برای اجرای مقاصد سیاسی و اقتصادی‌شان می‌بیند و به این ترتیب نبی از هر سو در فشار است و در نهایت چنگالهای مهربان اما کنترل‌کننده مقررات غیرقابل سرپیچی سوئد او را در خود می‌فشارد و نبی اما دال‌وار تصمیم دارد پر و بال شکسته خود را بازباید و به پرواز درآید.

شخصیت‌های رمان دال ایرانیان مقیم سوئد هستند که از انقلاب و ارزشهای آن گریخته‌اند یا به تعبیری تاب تحمل ارزشها و معیارهای انقلاب را نداشته‌اند؛ به همین دلیل رخت بر بسته و به دیار غرب شتافته‌اند. تا به این گمان که بعد از چند صباحی اوضاع بر وفق مراد گردید به وطن بازگردند. اما هیبت که غرب با همه چشم‌انداز زیبایش نمی‌تواند این جماعت بی‌درد و بی‌ریشه را پناهی مستحکم باشد. آنها در دیار امن غرب نیز در ترس، اضطراب، بیهودگی، بدبینی و عدم امنیت به سر می‌برند و ناتوان از درک واقعیت‌های اجتماعی ایران و تحولات رخ داده با فساد و هرزگی و پرداختن تشویرهای سیاسی ناکجاآبادی و اتوپیا‌های سلطنتی همچنان در انتظار معجزه‌ای برای بازگشت به ایران هستند. جالب این است که با اینکه آنها از وطن گریخته‌اند، اما همواره با دیدی نوستالژیک رؤیای وطن را در سر دارند. با این همه توان اینکه عملی انجام داده و تصمیمی اتخاذ کنند را ندارند. آنها حتی جسارت و توان اینکه هسته کوچک خانواده خود را از مهلکه‌های مختلف نجات دهند را ندارند، چنان که ناصر ناتوان از برخورد با مهری همسرش خویش را به نابودی می‌کشد و احمد ناتوانتر از ناصر به مواد مخدر پناه می‌برد و مرجان بریده از فرزند به یهودگی می‌رسد و از همه مهمتر شخصیت محوری این رمان است که با این جماعت بی‌هویت همراه می‌شود و البته با تعهد روشنفکری‌ای که با خود یدک می‌کشد تاب چنین همراهی را ندارد. ولی او نیز همچون شبخی طلسم شده نه تنها نمی‌تواند خود را از این مهلکه و اره‌اند که با پناه بردن به خود به انفعالی چنان رخوت‌انگیز می‌رسد که وقتی بعد از مدت‌ها اقامت در سوئد با کمک راننده ماشین برف‌روب تنه درختی را از وسط جاده کنار می‌کشد، خواننده احساس می‌کند که او گام در راه جدیدی گذاشته و تصمیم انقلابی‌ای اتخاذ کرده است. او

معلوم نیست نویسنده به چه قصدی کلمات زور، فور، کور، خور، سور و غیره را پشت سر هم ردیف کرده است:

«تو آیا می دانی نبی که زمان زدن و کشتن در این زمان زبان زور و فور و کور و خور و سور و نور و مور و دوری دارد.»^۱
گویا تنها چیزی که در نزد نویسنده ارزش ندارد کلمات هستند که بی مهابا بر صفحه کاغذ حک و بی حرمت می شوند. و گاه تکرارهای غیرمعقولانه واژه‌هایی که در داستان جایگاهی جز سیاه کردن کاغذ ندارند نه تنها بر ملال خواننده می افزایند که اصولاً کارکردی داستانی نیز ندارند:

«باز می گم. برو. تو رو خدا برو. برو ولم کن. بی کی اعتقاد داری تو؟ تو رو به برف، تو رو به سرما، به یخ، به درخت کاج، به اسکی، به رقص، به کافه، به قهوه، به پیراشکی، به نسکافه، به آبیجو...»^۲

و نویسنده هشت خط و نیم واژه را بدون هیچ ارتباط منطقی و بدون اینکه این کلمات حس خاصی به خواننده منتقل کنند، پشت سر هم ردیف می کند. و اما به هم ریختگی جمله‌ها از دیگر ویژگی‌های نثر این رمان است که به ساختار، شخصیتها، و عناصر دیگر رمان ضربه زده است. در سراسر کتاب کمتر جمله‌ای یافت می شود که با اسلوب دستور زبان فارسی همخوانی داشته باشد. فعل و فاعل، صفت و موصوف هیچ کدام جایگاه معمول خود را ندارند. البته این به هم ریختگی اگر برای اظهار اندیشه‌ای هنری و زیباشناسیک بود و اگر چنین کارکردی را در متن برعهده داشت نه تنها قابل ایراد نبود که خود یک ویژگی ممتاز اثر محسوب می شد، اما به نظر نمی رسد این نثر در خدمت کارکردی داستانی و زیباشناسیک باشد.

و اما داستان از زاویه دید دانای کل محدود روایت می شود، یعنی درحقیقت نویسنده همه گزارشها و اطلاعات را تقریباً از دیدگاه نبی به خواننده منتقل می کند. به عبارت دیگر خواننده با دوربین ذهن نبی با سوئد و فرهنگ آن و ایرانیان ساکن آن سرزمین آشنا می شود و البته اگر پرگوییها، حسرت خوردنها، تفسیرها و تحلیلهای نویسنده را هم به حساب نبی بگذاریم و اگر نبی را همان محمود گلابدره‌ای بدانیم که عکسش (البته وارونه) زینت بخش هر فصل کتاب است و تمام نشانیهای این نبی پرداخت شده بر نویسنده کتاب جناب گلابدره‌ای (اهل شمیران، تحصیل در باغ فردوس، نویسنده بودن، سپاهی دانش بودن در ده اشترکان آبکنار گیلان، تحصیل در لندن...) صدق می کند.^۳

و کتاب نیز در بیمارستان اوتهوی سوئد به پایان رسیده است.^۴ می توان گفت دال حدیث نفس جناب گلابدره‌ای است که اگر کراهت و در عین حال صداقت سنگی بر گوری مرحوم جلال آل احمد در آن دیده نمی شود، اما نشانه‌ها بر این دلالت

می کنند که اثر با حجم کمتر و صداقت بیشتر می توانست چنین اثری باشد. فقط جناب گلابدره‌ای در این اثر نام مستعار نبی شمیرانی را برای خود انتخاب کرده است. با این همه برای خواننده رمان دال نبی شمیرانی و یا محمود گلابدره‌ای هیچ فرقی با دیگر شخصیت‌های داستانی نمی کنند و باید ویژگیهای یک شخصیت داستانی را دارا باشند، درضمنی که می توان گفت رمان دال به وجهی با نوشته‌هایی که عنوان حدیث نفس به آنها داده می شود نیز قرابت و خویشاوندی دارد. از طرفی در رمان دال حوادث چندان نقش پررنگی نداشته و بیشتر کاوشهای ذهنی، باورها و خاطرات و تقابلهای فرهنگی برجسته شده است، و نویسنده با تفسیرها و تحلیلهای گاه پرگوییهای کاملاً بیجا رمانی فاقد کشش لازم ارائه می کند. وی آن چنان درگیر فلسفه بافی، بیان تردیدهای هملت‌وار، تفسیر سیاسی و اجتماعی، کلی گویی، جهان‌اندیشی است که گاه خواننده می تواند پاراگرافها و صفحاتی را نخوانده بگذارد و بگذرد بدون اینکه داستان را از دست بدهد. و گاه نیز نویسنده با تقلید از بعضی صحنه‌های رمانهای مشهور سعی دارد فضایی خاص را در داستان ایجاد کند؛ مثلاً در صفحه هفده وقتی نبی گریه می کند، درست مثل صحنه کشته شدن یکی از شخصیت‌های رمان صد سال تنهایی گریه او مثل خون آن شخصیت از آشپزخانه به حال از حال به تمام اتاقها و از خانه به بیرون مثل یک رود سرریز می شود. البته صحنه‌ای که آقای گلابدره‌ای به وصف آن نشسته است، بیشتر حس طنزآمیز را به خواننده منتقل می کند تا تراژیک.

مخلص کلام اینکه رمان دال می تواند سندی برای مطالعه روان‌شناسی اجتماعی ایرانیان مقیم خارج و همچنین روشنفکران سرخورده از انقلاب محسوب گردد، اما با یک اثر ادبی ناب فاصله زیادی دارد. □

* *

پانویس‌ها:

۱. دال. گلابدره‌ای، محمود، انتشارات آوازه، ص ۲۴۱.
۲. همان منبع ص ۳۵۳.
۳. حتی نبی در صفحات ۳۵۶ و ۳۵۷ راجع به شخصیت‌های رمانها و داستانهایش که قسمتی از من وجودی او هستند صحبت می کند که همان شخصیت‌های رمانها و داستانهای گلابدره‌ای هستند.
۴. نویسنده گویا در همین بیمارستان بستری بوده و کتاب را آنجا به پایان برده درحالی که نبی نیز در همین بیمارستان بستری است و داستان با تحول او و خروج او از بیمارستان پایان می یابد.
۵. سراسر کتاب پر هست از این تردیلهای که نگارنده فقط یک مورد را ذکر می کند. نویسنده بعد از آزادی نبی از بیمارستان و رفتن او به ایستگاه اتوبوس در صفحه ۳۲۸ می نویسد: صدا صدا می کرد و می آمد و می خواند و می پرسید ای ایستگاه اتوبوس تو کجا هستی؟ پشت سرم هستی تو یا رو به رویم هستی تو؟ اینجا در من هستی یا من در تو هستم؟ تو کجا هستی؟ من کجا هستم؟ هستم من آیا یا هستی تو؟ آیا همیشه تو در من بودی؟...»